

نظریه ارجاعی معنا^۱

ویلیام جی لایکان

ترجمه حسین بیات^۲

اشاره :

مباحث فلسفه زبان (زبان‌شناسی فلسفی) را زیر دو عنوان کلی **معناشناسی فلسفی**^۳ و **کارکردشناسی فلسفی**^۴ میتوان دسته بندی کرد. اولی دارای دو بخش عمده **نظریه معنا**^۵ (شامل بحث‌های مربوط به ماهیت معنا، معناداری، هم معنایی، تحلیلیت، و استلزام) و **نظریه ارجاع**^۶ (شامل بحث‌های مربوط به نامگذاری، صدق، دلالت، دامنه مصادیق و مقادیر متغیرها) و دومی نیز به دو بخش **نظریه افعال گفتاری** و **نظریه مکالمه** قابل تفکیک است. ویلیام جی لایکان، نویسنده مقاله، با کمی تفاوت این طبقه بندی را میپذیرد. او معتقد است^۷ که غایت اصلی فلسفه زبان، **نظریه معنا** می‌باشد؛ اما چهار هدف فرعی و تبعی این فلسفه عبارتند از: **نظریه ارجاع** - که آنرا نباید با نظریه ارجاعی^۸ (موضوع مقاله

۱. مشخصات کتابشناختی مقاله:

Lycan, W.G. (2008) Philosophy of Language, "philosophy of language: Referential Theory of meaning (1-6)", New York & London, Routledge.

۲. مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات آذربایجان شرقی logicbay@yahoo.com

3. philosophical semantics.

4. philosophical pragmatics.

5. theory of meaning.

6. theory of reference.

7. The Cambridge Dictionary of Philosophy, Robert Audi (ed.), Index: "philosophy of language".

8. Referential Theory of meaning



حاضر، یکی از نظریه‌های معنا) اشتباه کرد، **نظریه صدق**^۱، **کارکردشناسی فلسفی و فلسفه زبان‌شناسی**^۲ - که آنرا نباید با فلسفه زبانی^۳ اشتباه کرد.

یک **نظریه معنا** در پی پاسخ به این پرسش است که چرا و چگونه زنجیره‌ای از علائم فیزیکی (نوشته یا صدا) معنادار میشوند؟ تاکنون هشت پاسخ به عنوان هشت نظریه معنا مطرح شده است: ۱. **نظریه ارجاعی**، ۲. نظریه ایده‌های ذهنی، ۳. نظریه به‌کارگیری، ۴. نظریه کاربرد، ۵. نظریه استنتاجی (یا ورود و خروجی)، ۶. نظریه تاییدگرایانه، ۷. نظریه شرایط صدقی، و ۸. نظریه حذفی.

پاسخ نظریه ارجاعی معنا به پرسش بالا روشن است: معنای عبارات زبانی به علت ارجاع و اشاره‌گری آنها به اشیا است. یعنی همچنانکه بین یک آینه و تصویر منعکس در آن، به علت یک امر فیزیکی (نور)، یک رابطه ارجاعی وجود دارد؛ بین زنجیره معینی از علائم و معنای مخصوص آن نیز به علت یک امر ذهنی (قرارداد) یک رابطه ارجاعی وجود دارد. این نظریه همه‌فهم‌ترین^۴ و شاید آسانترین تبیین را برای "معنا" ارائه می‌دهد (و از این رو بهترین مدخل برای مطالعه نظریه‌های معنا نیز به شمار می‌رود)، اما با کمی تأمل و مذاقه فلسفی، دشواری‌های گریزپذیر و گریزناپذیر این نظریه برملا می‌شود.

این مقاله افزون بر اهمیت بنیادی و آموزشی - ترویجی خود، برای جامعه فلسفی کشورمان اهمیت انتقادی مضاعفی نیز میتواند داشته باشد و آن بحث در بررسی نظریه معنای مورد قبول در فلسفه اسلامی است. چرا که به نظر میرسد دو نظریه «ارجاعی» و «ایده‌های ذهنی» بیش از سایر نظریه‌ها مورد توجه و قبول فیلسوفان مسلمان بوده است.

مقدمه

این واقعیت که برخی از انواع نشانه‌ها و صداها دارای معنا هستند و نیز این واقعیت که

-
1. Theory of truth.
 2. philosophy of linguistics.
 3. linguistic philosophy.
 4. commonsensical

ما انسانها معنای آن نشانه‌ها و صداها را بی درنگ و بدون تامل در می‌یابیم، بسیار قابل توجه است. یک نظریه فلسفی درباره معنا باید بتواند توضیح دهد که چه عاملی یک زنجیره از نشانه‌ها یا صداها را معنادار میکند؟ و مهم‌تر از آن اینکه چه عاملی موجب می‌شود تا این زنجیره‌ها معناهای متمایزی داشته باشند؟ علاوه بر اینها، یک نظریه درباره معنا باید بتواند توضیح دهد که چگونه برای انسان ممکن شده است که اظهارات بامعنا^۱ را تولید کند و آنها را ادراک نماید؟ و هم اینکه چگونه این کارها را بی هیچ زحمتی انجام می‌دهد؟

یک ایده شایع درباره معنی این است که واژگان و نیز عبارات^۲، که به لحاظ زبانشناختی پیچیده‌ترند، به علت اشاره‌گری^۳ به اشیای واقع در این جهان معنادار میشوند. این نظریه ارجاعی درباره معنا^۴ اگرچه متعارف و در نگاه نخست جذاب است، اما با کمی تامل نارسائی آن آشکار میشود؛ چرا که اولاً فقط برخی از واژه‌ها کم و بیش به اشیای واقع در این جهان واقعاً اشاره میکنند؛ و ثانیاً حتی اگر همه واژگان مانند اسامی خاص صرفاً برای سوا کردن^۵ اشیای منفرد به کار میرفتند، آنگاه ما هرگز قادر نبودیم حتی جملات ابتدایی صحیحی بسازیم.

معنا و فهم

بسیاری از مردم نمی‌دانند که آدولف هیتلر در ۱۹۳۱ از ایالات متحده دیدار کرده است و در طی آن به سیر و سیاحت پرداخته، در کتوکک، مرکز ایالت آیوا، مدت کوتاهی با یک زن به نام ماکسین معاشقه نموده، یکبار ماده مخدر و توهم‌زای پیوت را تجربه کرده (که در پی آن، انبوهی از قورباغه‌ها و وزغها را در حالیکه چکمه‌های کوچک

1. Meaningful utterances.
2. Expressions.
3. Standing for things.
4. Referential Theory of meaning.
5. Pick out.





پوشیده و با هم ترانه هورس وسل^۱ را می‌خوانند، توهم نموده)، به یک کارخانه مهمات سازی در نزدیک دیترویت نفوذ کرده، به بهانه پیش فروش کردن پوست سگ ماهی به طور مخفیانه با کورتیس معاون رئیس جمهور ملاقات کرده و در بازکن برقی را [نیز او] اختراع نموده است.

یک دلیل خوب برای توجیه اینکه چرا اکثر مردم این‌ها را نمی‌دانند این است که هیچ کدام از این ادعاها درست نیستند! اما نکته تامل برانگیز آنست که شما به محض خواندن جمله آغازین من، که نامش را جمله (۱) می‌گذاریم، کاملاً آنرا فهمیدید. حال اینکه با خواندن آن حاضر به پذیرش آن باشید یا نه فرقی نمی‌کند. در هر صورت شما جمله (۱) را کاملاً فهمیدید آنهم بدون نیاز به کمترین تلاش خود آگاهانه‌ای.

من گفتم تامل برانگیز. اما شاید همین حالا هم این نکته در نظر شما چندان تامل برانگیز یا عجیب نباشد.^۲ شما در کل به خواندن واژه‌ها و جملات و درک فوری آنها در همان نظر اول عادت کرده اید، و از نظر شما تقریباً مانند نفس کشیدن یا خوردن و راه رفتن امری طبیعی است. اما شما چگونه، بدون آنکه جمله (۱) را قبلاً دیده باشید، آنرا درک کردید؟ زیرا من اطمینان دارم که هرگز در تاریخ جهان تا پیش از گفتن

۱. نام یکی از فدائیان جنبش نازی و نام ترانه‌ای که به افتخار او سروده شده (Horst Wessel 1. (است).

۲. مترجم: بر اساس نظریه ارجاعی، که نظریه عرفی معناداری است، معنادار بودن جمله (۱) معلول اشاره‌گری آن به واقعیت است و این رابطه علی بین «اشاره‌گری جمله (۱) به واقعیت» و «معناداری آن» برای ما یا به طور مستقیم حاصل و محرز میشود (آنگاه که مثلاً به عنوان جاسوس زندگی هیتلر را زیر نظر میداشتیم)، و یا به صورت غیرمستقیم (و آن زمانی است که مثلاً آنرا از یک گواه موثق و یا به صورت متواتر میشنیدیم یا میخواندیم). حال آنکه در این مثال، نویسنده ما را غافلگیر میکند. زیرا ما موفق شده ایم به راحتی معنای جمله (۱) را بفهمیم بدون آنکه هیچ رابطه علی‌ای بین معناداری و اشاره‌گری جمله (۱) برای ما (به طور مستقیم یا غیرمستقیم) حاصل و محرز شود. زیرا چنین واقعیتی اساساً وجود ندارد تا چنان رابطه‌ای را بتوان تصور نمود! و این همان نکته عجیب و تامل برانگیز است که ما معمولاً براحتی از کنار آن می‌گذریم.

من، کسی آنرا نوشته یا بیان نکرده است. شما نیز جمله (۱) را به خاطر جمله‌ای مشابه درک نکردید، از اینرو من گمان نمی‌کنم که کسی حتی با اندکی شباهت جمله‌ای مشابه (۱) ساخته باشد.

ممکن است بگویید که جمله (۱) را فهمیدید چون به زبان فارسی سخن می‌گویید و جمله (۱) جمله‌ای در زبان فارسی است. این سخن گرچه تا اینجای کار درست است، اما شما معما را با آن حل نکرده‌اید بلکه فقط به دوردست‌ها رانده‌اید. فرض کنیم که استعداد و توانایی در ساخت و فهم جملات فارسی نتیجه توانایی در سخن گفتن به زبان فارسی است، لکن چطور شده است که شما قادر به سخن گفتن به زبان فارسی شده‌اید؟ آنهم نه تنها در ساخت و فهم جملات ساده‌ای همچون «من تشنه‌ام» و «ساکت باش» و «خدا قوت» بلکه جملات بدیع و بی‌سابقه‌ای همچون جمله (۱). این توانایی واقعاً حیرت‌انگیز است و تبیین آن از تبیین چگونگی تنفس یا خوردن و یا راه رفتن بسی سخت‌تر. چرا که چگونگی هر کدام از این توانایی‌ها قبلاً به کمک فیزیولوژیستها به خوبی فهمیده شده است.

با تأملی دوباره، یک سرنخ تقریباً آشکار میشود: جمله (۱) زنجیره‌ای از واژگان است، واژگان فارسی، که شما آنها را به طور مجزا می‌فهمید. بنابراین به نظر میرسد که شما جمله (۱) را به این دلیل می‌فهمید که اولاً واژگان واقع در این جمله را و ثانیاً نحوه سرهم بندی کردن آن واژه‌ها را می‌فهمید. همانطور که به زودی خواهیم دید این یک واقعیت مهمی است؛ لکن فعلاً در اینجا تنبیه و اشارتی بیش نیست.

تاکنون درباره ساختن و فهمیدن گفتار به عنوان یک توانایی بشری صحبت کردیم لکن خود عبارات زبانی را باید مشخصاً به عنوان موضوع مطالعه در نظر گرفت. [جمله (۱) را در کنار موارد زیر در نظر بگیرید:]

(۲) یرطختخه ب اصشگك تت عغفبر

(۳) پاشیدن بنزین در مجاورت اتاق نشیمن خطرناك است.

(۴) را خوب خاموش از نسبتا این يك و و چرا





(۱) تا (۴) زنجیره ای از علائم هستند (و یا زنجیره ای از صداها هستند، در صورتی که شفاهاً بیان شوند). اما به طور کاملاً مشخص از هم متفاوتند؛ موارد (۱) و (۳) جملات با معنایی هستند حال آنکه (۲) و (۴) پرت و پلائی بیش نیستند. (۴) برخلاف (۲) گرچه شامل واژگانی است که به تنهایی در زبان فارسی با معنی هستند لکن این واژگان به نحوی با هم متصل نشده اند که یک جمله را تشکیل دهند؛ و آنها مجموعاً در کنار هم هیچ معنای محصلی ندارند.

بنابراین توالی معینی از نشانه‌ها و صداها، یک ویژگی خاصی دارد که موجب می‌گردد تا این نوع زنجیره‌ها اولاً کمیاب‌تر باشند و ثانیاً محتاج تبیین شوند و آن ویژگی معناداری آنها است؛ و هر یک از این زنجیره‌ها یک ویژگی مشخص تری دارند و آن معنای خاص آنها است. برای مثال جمله (۳) به این معنی است که پاشیدن بنزین در مجاورت اتاق نشیمن خطرناک است. پس مطالعه فلسفی ما با این اطلاعات آغاز می‌شوند:

- ❖ بعضی زنجیره‌ها که از علائم یا صداها تشکیل یافته اند جملات معنا داری هستند.
- ❖ هر جمله معنا داری بخش‌هایی دارد که آنها نیز خودشان معنا دار هستند.
- ❖ هر جمله معنا داری، معنای خاصی دارد.
- ❖ کاربران خیره یک زبان (گویشوران) میتوانند بسیاری از جملات آن زبان را بی زحمت و اغلب بی درنگ بفهمند؛ و نیز به همین منوال [، یعنی بی زحمت و بی درنگ]، جملات را بسازند.

تمام این اطلاعات را باید تبیین کرد. کدام ویژگی است که زنجیره ای از نشانه‌ها و اصوات را معنا دار میکند؟ چه عاملی موجب میشود که یک رشته از علائم به نحو متمایزی معنا بدهد؟ و همچنین چگونه انسانها میتوانند یک گفتار با معنا و مناسبی را بسازند و بفهمند؟

نظریه ارجاع

این نظریه یک تبیین جذاب و همه فهم^۱ از پدیده‌های یاد شده است؛ تا جائیکه بیشتر انسانها تا نوجوانی بر اساس آن فکر میکنند. ایده اصلی این است که عبارات زبانی معنا دارند فقط به این علت که به اشیا دلالت میکنند^۲، بنابراین معنا همان مدلول است. مطابق این ایده واژگان مانند برجسب هستند. آنها نشانه‌هایی هستند که گویا بخشهایی از جهان را بازنمایی میکنند^۳، نشان میدهند^۴، مینامند (نامگذاری میکنند)^۵، مورد اشاره قرار میدهند^۶ و یا به آن ارجاع میدهند^۷: نام «آدلف هیتلر» شخص هیتلر را مورد اشاره قرار میدهد، اسم «سگ» بر سگها ارجاع میدهد، همچنانکه در زبان انگلیسی «dog» و در زبان عربی «کلب» این کار را انجام میدهد^۸. جمله «گربه روی قالیچه نشست»، نشستن گربه ای را بر روی یک قالیچه باز می‌نماید، که قاعدتاً واژه «گربه» عامل نشان دهنده گربه و واژه «قالیچه» عامل نشان‌دهنده قالیچه و «نشست روی» عامل اشاره کننده (یا هر تعبیر دیگری که شما دوست دارید) به رابطه نشستن بر روی میباشد. بر این اساس جملات مانند آینه، وضع امور واقع^۹ را توصیف میکنند؛ و به این نحو، موفق به دلالت بر آن اشیا می‌شوند. البته در بیشتر موارد اسناد یک واژه به یک شیء به طور دلخواه

1. commonsensical.
2. Stand for things.
3. represent.
4. designate.
5. name.

توضیح: از آنجاییکه در زبان فارسی، متداول نیست که یک واژه به عنوان فاعل فعل «نامیدن» (naming) به کار رود لذا در برخی موارد (مانند پی نوشت شماره ۳۱) ناچار به تغییر در ساختار گرامری جمله شده ایم اما به خواننده توصیه میشود برای درک عمیق تر مدعای نویسنده انگلیسی زبان با هر دو ساختار مانوس شود (مترجم).

6. denote.
7. refer.

۸. در متن اصلی چنین آمده است: «... در زبان فرانسه «Chien» و در زبان آلمانی «Hund» این کار را انجام میدهند».

9. States of affairs.



است، مثلاً کسی [مثل پدر هیتلر] ارتجالاً تصمیم گرفته است که هیتلر را «آدولف» بنامد، و یا مثلاً صدا یا نوشته «سگ» میتواند برای اشاره به هر چیز دیگری به کار رود. نظریه ارجاعی درباره **معنای زبانی**^۱، معنای همه عبارات را بر این اساس تبیین خواهد کرد که آن عبارات به طور قرار دادی^۲ با اشیا یا وضعهای واقع در جهان مرتبط شده اند، و نیز چگونگی فهم یک جمله توسط یک انسان را بر این اساس تبیین خواهد کرد که آن شخص میدانند اجزای تشکیل دهنده آن جمله به چه چیزی در جهان ارجاع میدهد^۳. این دیدگاه، خوشایند و طبیعی است. در واقع درستی آن، حداقل تا اینجای کار، واضح به نظر میرسد. انکار اینکه ارجاع یا نامیدن، برای ما واضح ترین و آشناترین ارتباط بین یک واژه و جهان است، سخت و دشوار است؛ اما با این حال وقتی که نظریه ارجاعی به محک آزمون سنجیده میشود، بی درنگ با ایرادهای جدی روبرو می گردد.



1. Referential Theory of Linguistic Meaning.
2. Conventionally.

۳. عبارات پررنگ برای تاکید به تشخیص مترجم انجام شده است.



ایراد اول

همه واژه‌ها لزوماً نام یک شیء واقعی^۱ نیستند و لزوماً یک شیء واقعی را مورد اشاره قرار نمیدهند.^۲

نمونه اول، نامهایی هستند که برای امور معدوم^۳ همچون پگاسوس^۴ یا خرگوش عید پاک^۵ به کار میروند. «پگاسوس» به چیزی دلالت نمیکند، چرا که در واقعیت هیچ اسب بالداري وجود ندارد تا این نام به او برگردد. (در مورد چنین نامهایی تا حدودی در فصل ۳ بحث خواهیم کرد.) همچنین ضمائر کمیت^۶ [(سورها)] را در نظر بگیرید:
(۵) من هیچکس را دیدم [= من هیچکس را ندیدم].^۷

شوخی بیمزه‌ای خواهد بود که «هیچکس» را یک اسم فرض کنیم و پاسخ دهیم، «پس باید قدرت بینایی خوبی داشته باشی.» (لوئیس کارول^۸: «در جاده از کنار چه کسی گذشتی؟»).... «هیچکس»... «... پس لابد هیچکس از تو آهسته‌تر راه می‌رود.»^۹

1. Actual object.

۲. ترجمه تحت اللفظی جمله «Not every word does name or denote any actual object.» چنین است: «همه واژه‌ها لزوماً یک شیء واقعی را مورد اشاره قرار نمیدهند یا نمی‌نامند»، اما با توجه به توضیح پی نوشت شماره ۲۲ ناچار به تغییر در ساختار گرامری جمله شده ایم.

3. Nonexistent items.

4. Pegasus.

5. Easter Bunny

6. pronouns of quantification.

7. I saw Nobody.

نکته مورد نظر متن را تنها در صورتی می‌توان دریافت که بدانیم در زبان انگلیسی، جمله «من هیچ کس را ندیدم» به صورت I did not see Nobody بیان نمی‌کنند بلکه به جای آن، می‌گویند: I saw Nobody «من هیچ کس را دیدم»!

8 Lewis Carroll

9. Lewis Carroll, Alice's Adventures in Wonderland and Through The Looking glass

(London, Methuen, 1978, p.180)

و شعر ای. ای. کامینگز^۱ «هر کس در چگونه شهری زیبا زندگی می‌کرد»،^۲ برای خواننده چندان افاده معنا نمیکند، مگر متوجه باشد که کامینگز خودسرانه از «هر کس» و «هیچ کس» به عنوان نام یک فرد^۳ استفاده می‌کند.

نمونه دوم، یک جمله موضوع-محمولی ساده را در نظر بگیرید:

(۶) حسن چاق است.

واژه «حسن» ممکن است نام یک شخص باشد؛ اما واژه «چاق» چه چیزی را می‌نامد یا مورد اشاره قرار میدهد؟ مورد اشاره یک فرد نیست. بی‌تردید واژه «چاق» حسن را نمی‌نامد، بلکه او را (به درستی یا نادرستی) توصیف می‌کند.

میتوان پیشنهاد کرد که واژه «چاق» به یک شیء انتزاعی اشاره میکند؛ مثلاً، می‌توان گفت که این واژه و دیگر واژه‌های وصفی به کیفیت‌های^۴ اشیا (یا «خاصه‌ها»^۵، «ویژگی‌ها»^۶، «خصوصیت‌ها»^۷)، «مشخصه‌ها»^۸ی آن اشیا) ارجاع میدهند. می‌توان گفت که واژه «چاق» **چاقی در حالت مجرد و انتزاعی**^۹ را، یا به قول افلاطون **خودِ امر**

1 e. e. cummings

ادوارد استلین کامینگز Edward Estlin Cummings (۱۸۹۴-۱۹۶۲)، شاعر، نویسنده و نقاش آمریکایی، شاعری با شعرهای متفاوت. تفاوت سبک او حتی در نگاشتن نام خویش با حروف کوچک نیز مشهود است. مصرع «anyone lived in a pretty how town» مطلع شعری از کامینگز است با همین عنوان.

2. e. e. cummings, Complete Poems, 1913-1962 (New York: Harcourt, Brace, Jovanovich, 1972)

3. Individual.

4. Qualities.

5. Properties.

6. Attributes.

7. Features.

8. Characteristics.

9. in the abstract.

چاق (The Fat Itself)^۱ را می‌نامد. لذا آنچه (۶) می‌گوید این است که حسن کیفیت چاقی را دارد یا مصداقی برای کیفیت چاقی است. بر اساس این تعبیر، عبارت «چاق است» به معنی «چاقی دارد» خواهد بود. اما در این صورت، اگر معنای جملات موضوع _محمولی را حاصل پیوند نام یک ویژگی و نام یک فرد به کمک حرف ربط «است» به مثابه یک چسب^۲ بگیریم، آنگاه نیازمند یک موجود انتزاعی^۳ خواهیم بود تا واژه «است» آن را بنامد و به آن اشاره کند، موجودی به نام «داشتن»، یعنی داشتن یک فرد یک ویژگی را. اما با این کار معنای (۶) چنین خواهد شد: **حسن رابطه داشتن با چاقی را حمل میکند**^۴، و از این رو به یک شیء انتزاعی سوم نیاز خواهیم داشت تا رابطه جدید «حمل میکند» را به فرد، رابطه و خصوصیت اصلی مرتبط کند، و باز به همین ترتیب تا بینهایت^۵. (این تسلسل و سیر قهقرایی تا بی نهایت را برادلی^۶ متذکر شده است.)

نمونه سوم، واژه‌هایی هستند که از لحاظ دستوری اسم به شمار می‌آیند. اما مستقیماً اشیای خاصی یا انواعی از اشیای نامی نامند حتی «اشیای» ناموجود یا امور

۱. (به حروف بزرگ اول واژه‌ها توجه کنید)

2. as a matter of concatenating.

3. abstract entity.

4. Hasan bears the having relation to fatness.

۵. شکل موضوع - محمولی «حسن چاقی دارد» اینگونه خواهد بود: «حسن دارای چاقی است». همانگونه که ملاحظه میشود ما اگر بخواهیم به تئوری ارجاعی معنا وفادار بمانیم باید برای نام «دارای چاقی» یک مدلول انتزاعی قائل شویم. اما این کار درست نیست؛ زیرا اساساً گذر از جمله (۶) به جمله «حسن چاقی دارد» برای توجیه یک شیء انتزاعی دیگر یعنی «چاق» بود و اگر ما مدلول انتزاعی «دارای چاقی» را برای توجیه مدلول «چاق» بپذیریم آنگاه باید برای توجیه خود «دارای چاقی» شیء انتزاعی سوم (حامل رابطه چاقی داشتن) را بپذیریم تا جمله «حسن حامل رابطه چاقی داشتن است» با معنا باشد و این تسلسل پایان نمیپذیرد (مترجم).

6. Bradley 1930: 17-18



انتزاعی نظیر کیفیتها. کواین^۱ (۱۹۶۰) این نمونه‌ها را ذکر می‌کند: «(sake)»، «(behalf)» و «(dint)». گاهی کسی چیزی را «به خاطر» کسی، یا کاری را «به نفع» کسی انجام می‌دهد، اما این به آن معنا نیست که «خاطر» یا «نفع» همچون یک طناب، نوعی شیء باشد که کار را به آن فرد ذی‌نفع منتهی سازند. یا وقتی کسی «به زور» سخت کار کردن به چیزی می‌رسد، «زور» نه یک شیء است و نه نوعی از اشیا (من هرگز نفهمیدم که مدلول «(whit)» یا «(cahoots) چیست»).^۳ با وجود اسم بودن واژه‌هایی مانند اینها، مطمئناً معنای این واژه‌ها ناشی از ارجاع به انواع خاصی از اشیا نیست و به نظر می‌رسد که تنها به خاطر قرار گرفتن در عبارات طولانی‌تر معنا دار شده‌اند. به سختی می‌توان گفت که این واژه‌ها به خودی خود اصلاً معنا داشته باشند، حتی با وجود اینکه واژه هستند و آنهم واژه‌هایی بامعنا.

نمونه چهارم، بسیاری از نقشهای دستوری (به غیر از اسم) اصولاً به نظر نمی‌رسند که به نوعی از اشیا اشاره کنند، یا به نحوی از انجا ارجاع دهند: واژه‌های «بسیار»، «-»، «و»، «-ی»، «یک» و «بله» و نیز «هان!» و «آه». با اینحال البته چنین واژه‌هایی معنادار هستند و در جملاتی که هر فارسی‌گو متوجه می‌شود به کار می‌رود.

(در رد نظریه‌ی ارجاعی اجماع کاملی وجود ندارد، این عدم اجماع حتی در مورد آن دسته اخیر از واژه‌هایی که به روشنی غیرارجاعی هستند نیز صاق است. در حقیقت، ریچارد مانتگک^۴ (۱۹۶۰) اقدام به طراحی یک نظریه‌ی پیچیده و بسیار فنی نمود که در آن حتی واژه‌هایی نظیر واژه‌هایمذکور دال‌هایی هستند که به انواع اشیای انتزاعی

1. Willard Van Orman Quine. (منطق‌دان و فیلسوف معاصر آمریکائی).

۲ این واژه‌ها به تنهایی معنا ندارند و در عبارات «for the sake of»، «on behalf of» و «by dint of»، به ترتیب، به معنای «به خاطر»، «به نفع» و «به زور» به کار می‌روند.

۳ برای درک معنای این دو کلمه، باید به کاربرد آن در جمله توجه کرد: «John does not love Mary a whit» «جان مری را یک ذره هم دوست ندارد (یعنی اصلاً دوست ندارد)» و «John was in cahoots with Mary» «جان هم‌دست ماری است».

4. Richard Montague.

اختصاص یافته اند و یقیناً دارای معنا هستند، دست کم به طور نسبی و از طریق ارجاع به مدلول‌های فرضی. در مورد نظام ماننگ در فصل ۱۰ بیشتر سخن خواهیم گفت.

ایراد دوّم

بر طبق نظریه ارجاعی، یک جمله فهرستی از نامها است. اما هر فهرستی از نامها به تنهایی یک جمله نیست و چیزی نمی‌گوید. برای نمونه، فهرست زیر:

(۷) رضا تقی علی حسن

نمی‌تواند برای اظهار چیزی به کار رود، حتی اگر رضا یا تقی اشیای انتزاعی باشند و نه اشیای فیزیکی. شاید کسی گمان کند که اگر نام یک فرد با نام یک صفت همراه شود، مثل مورد

(۸) حسن چاقی

در آن صورت، زنجیره حاصل معنای موضوع-محمولی عادی خواهد داشت، با این محتوا که حسن چاق است. (برتراند راسل در اوایل سیر فکری خود، پیشنهاد کرد که با نوشتن یک فهرست از نامها برای دسته‌های واقعی اشیا با همان ترتیب واقعی، می‌توان برای یک وضع واقع نامی مرکب ساخت). اما در حقیقت، مورد (۸) به لحاظ دستوری نادرست است و برای اینکه معنای موضوع-محمولی عادی داشته باشد باید یک فعل به آن اضافه شود:

(۹) حسن چاقی {دارد}

که دوباره همان تسلسل برادلی به وجود خواهد آمد.

ایراد سوّم

چنانکه در دو فصل بعدی خواهیم دید و بحث خواهیم کرد، پدیده‌های خاص زبانشناختی وجود دارند که به نظر می‌رسد بیش از آنکه به مدلولی اشاره کنند، معنایی



را بیان میکنند. به ویژه، واژه‌های «هم مرجع»^۱ در بیشتر موارد مترادف نیستند؛ به عبارت دیگر، دو واژه ممکن است در مدلول مشترک باشند اما در معنا متفاوت، برای نمونه: «جوزف رترینگر» و «پاپ اعظم».

به نظر می‌رسد باید نتیجه بگیریم که برای معنا دار بودن یک عبارت به جز نامیدن اشیا (نظریه ارجاعی)، دست کم یک راه دیگر باید وجود داشته باشد و این راه احتمالاً حتی برای عباراتی که به درستی اشیا را مینامند نیز ساری باشد. چند نظریه معنا وجود دارد که از نظریه ارجاعی پیشی می‌گیرد، گرچه هر نظریه‌ای با مسائل و مشکلات خاص خود روبرو است. در بخش ۲ به برخی نظریه‌ها و مشکلات پی در پی آنها نگاهی خواهیم افکند. اما در ابتدا، در سه فصل آینده، نگاه دقیقتری به ماهیت نامیدن (نامگذاری)، ارجاع دادن و مانند آن^۲ خواهیم داشت، زیرا با وجود کاستی‌های نظریه ارجاعی معنا، ارجاع در جای خود دارای اهمیت است و بحث در باره آن ما را در معرفی برخی مفاهیم مورد نیاز برای ارزیابی نظریه‌های معنا کمک خواهد کرد.

جمع بندی

- ❖ برخی زنجیره‌ها شامل نشانه‌ها یا اصوات، جملات معنادار هستند.
- ❖ این حقیقت جالب توجهی است که هر فرد عادی می‌تواند بی‌درنگ معنای جمله‌های بدیع و بسیار بلند را درک کند.
- ❖ هر جمله معنادار دارای بخشهایی است که خود معنادار هستند.
- ❖ نظریه ارجاعی معنا، با وجود اینکه در ابتدا جذاب به نظر می‌رسد، اما با چند ایراد جدی روبرو است.

1. Coreferring.

Representing, designating, naming, denoting, referring ...

۲. یعنی :

فهرست منابع:

1. Audi, Robert (ed.), *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Index: "philosophy of language".
2. Bradley, F. H. (1930) *Appearance and Reality*. Oxford: Clarendon Press.
3. Carroll, Lewis (1978) *Alice's Adventures in Wonderland and Through The Looking glass* (London, Methuen)
4. Cummings, e. e. (1972) *Complete Poems, 1913-1962* (New York: Harcourt, Brace, Jovanovich)
5. Frege, G. (1892/1952a) "On Concept and Object." In M. Black and P. Geach (eds.) (1952) *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*. Oxford: Basil Blackwell.
6. Frege, G. (1892/1952b) "On Sense and Reference." In M. Black and P. Geach (eds.) (1952) *Translations from the Philosophical Writings of Gottlob Frege*. Oxford: Basil Blackwell. Reprinted in D. Davidson and G. Harman (eds.) (1975) *The Logic of Grammar*. Encino, CA: Dickenson. Loux, M. (1998) *Metaphysics: A Contemporary Introduction*. London: Routledge.
7. Montague, R. (1960) "Logical Necessity, Physical Necessity, Ethics and Quantifiers." *Inquiry* 3: 259-69.
8. Quine, W. V. (1960) *Word and Object*. Cambridge, MA: MIT Press.
9. Waismann, F. (1965a) *The Principles of Linguistic Philosophy*, ed. R. Harré. New York: St. Martin's Press.
10. Wolterstorff, N. (1970) *On Universals: An Essay in Ontology*. Chicago: Chicago University Press.
11. Wittgenstein, L. (1953) *Philosophical Investigations*, trans. G. E. M. Anscombe. Oxford: Basil Blackwell.

